

## روابط بین الملل از منظر فرانوگرایی

دکتر سید جلال دهقانی

### چکیده

در اواسط دهه هشتاد میلادی ادبیات نظری جدیدی در رشته روابط بین الملل ظهور کرد که تحت عنوان پسانوگرایی، پسا ساختارگرایی و شالوده شکنی نامیده می شود و با نام نظریه پردازانی چون جیمز در بیان، مایکل شاپیرو، ریچارد اشلی و ژابوت واکر گره خورده است. پسانوگرایی در روابط بین الملل تحت تأثیر و نفوذ رویه های فلسفی قاره ای، به ویژه آراء و نظریات فلسفی نیچه، هایدگر، میشل فوکو، جاک دریدا، رولاند بارتز، جک لاکان، ژولیا کریستوا و جان بور دریلارد قرار گرفته است. این رهیافت نخست در زیبایی شناسی و علوم انسانی و سپس در جامعه شناسی، تاریخ و سیاست ظاهر گشته و توسعه یافت.

در عرصه روابط بین الملل پسانوگرایی بنیان های نظری رهیافت های روابط بین الملل، همچون: عقلانیت، جهانشمولی، قدرت، مرکزیت، استعلایی، خودی و

دیگری، سازواری و نظم، حقیقت محوری، انسان محوری، جوهرگرایی و... را مورد حمله‌ای و اسازانه قرار می‌دهد. اینکه پسامدرنیست‌ها در سبق آنچه تخریب کرده‌اند چه چیزی را بنا می‌نهند، درونمایه اصلی این نوشتار است



### ۱- مقدمه

پسا ساختارگرایی / پسانوگرایی در حقیقت جزئی از فرا- مناظره (meta-debati) در روابط بین‌الملل است که اگر چه به مناظره سوم مشهور است ولی عده‌ای نیز از آن به عنوان مناظره چهارم یاد کرده‌اند. مناظره چهارم تقابل خردگرایان متشکل از نئورئالیستها و نئولیبرالها با تأمل‌گرایان (reflectivists) است. پسانوگرایی بنابراین نوعی از تأمل‌گرایی است که دیسیپلین روابط بین‌الملل را با انتقادات جدی مواجه ساخته است. برخلاف مناظرات قبلی که در درون رشته روابط بین‌الملل صورت می‌گرفت، در این مناظره خود دیسیپلین با انتقاد و چالش شدید روبرو شده است. پسانوگرایی اصول و بنیادهای این رشته را به زیر سؤال برده و در صدد بازسازی و بازاندیشی مجدد مفروضه‌ها و نظریات این حوزه مطالعاتی می‌باشد. بنابر این کلیه نظریات متعارف روابط بین‌الملل در مکاتب فکری واقعگرا و آرمانگرا (لیبرال) را به چالش طلبیده است.

مناظره چهارم در روابط بین‌الملل بخشی از پیشرفتهای نظری انتقادی کلی‌تر در حوزه نظریه اجتماعی- سیاسی می‌باشد. مجادلاتی که بین شیوه‌های نوگرا و پسانوگرا در علوم اجتماعی وجود دارد. پسانوگرایی از رویه‌های فلسفی مانند تبارشناسی، و اسازی، نشانه‌شناسی، و بینامتن‌گرایی برای توضیح و تبیین چگونگی تکوین دانش، حقیقت و معنا استفاده می‌کند تا ماهیت و سرشت پروژه روشنگری را آشکار سازد. پسانوگرایی در حقیقت مفروضه‌ها و اصول فکری که خودگرایی و اثبات‌گرایی غربی بر آن استوار شده است را مورد استفاده قرار می‌دهد. یعنی مفروضه‌هایی که بنیان علم جدید و به تبع آن علوم اجتماعی را پی افکنده‌اند.

هدف این مقاله توضیح و تبیین رهیافت پسانوگرایی در روابط بین‌الملل است. به عبارت دیگر، تلاش می‌شود روابط بین‌الملل از منظر و دیدگاه پسانوگرایی با به کارگیری

رویه‌های فلسفی آن مورد بحث و بررسی قرار گیرد. برای دستیابی به این هدف، نوشتار به سه بخش تقسیم می‌شود. در قسمت نخست، جهت شناسایی ریشه‌های فلسفی پسانوگرایی در روابط بین‌الملل، تقابل نوگرایی و پسانوگرایی که به صورت مناظره‌ای کلی در علوم اجتماعی ظهور کرده است، بررسی می‌شود. مقصود نمایاندن انتقادات پسانوگرایی نسبت به نوگرایی است که در حوزه روابط بین‌الملل منعکس شده است. در قسمت دوم رهیافت پسانوگرایی به عنوان یک نظریه روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف نشان دادن چگونگی نگرش پسانوگرایی به روابط بین‌الملل و اینکه این نظریه راجع به اصول و مبانی این رشته چه ارزیابی دارد، است سرانجام در بخش پایانی که در حکم نتیجه‌گیری است به نقد و ارزیابی رهیافت پسانوگرایی در روابط بین‌الملل می‌پردازیم تا میزان تأثیر آن در پیشرفت نظری روابط بین‌الملل آشکار گردد.

## ۲- تقابل نوگرایی و پسانوگرایی

اگرچه در مورد مفاهیم نوگرایی و پسانوگرایی تعاریف دقیقی که مورد توافق دانشمندان باشد، وجود ندارد اما بدون شک آنها به عنوان دو رهیافت فلسفی مختلف در مورد بسیاری از موضوعات به ویژه در حوزه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی با هم اختلاف نظر دارند. بعضی از این موضوعات عبارت از مفاهیم عصر روشنگری در مورد تاریخ، عقلانیت و حقیقت، تقابل فاعل شناسی و موضوع شناخت، تعارض میان واقعیت و ارزش، رابطه میان زبان و معنای اجتماعی و رابطه میان قدرت و شناخت می‌باشند. در اینجا به برخی از ویژگیها و مفروضه‌های این دو رویکرد که در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بازتاب داشته‌اند، می‌پردازیم.

### ۲-۱- نوگرایی

در دیدگاه پسانوگرایی وقتی سخن از نوگرایی گفته می‌شود منظور یک منطقی منسجم، یک فلسفه خالص، یک پروژه و نظام تاریخی واحد یا یک حوزه زمانی یا مکانی با مفاد و مضامین همشکل با حدود مشخص و معین که یک برهه را در مقطع زمانی دیگر جدا می‌سازد نیست. در رهیافت پسانوگرایی، نوگرایی به صورت یک ایستار یا مجموعه‌ای از ایستارها یا یک رژیم در نظر گرفته می‌شود. مدرنیسم یک رژیم چندموردی و چند

وجهی از رویه‌های معرفتی است که در مکانهای مختلف پراکنده شده، به تفاسیر و تأویلها نظم داده آنها را هدایت می‌کند. سوژه‌های مدرن را تأسیس می‌کند و حقایق آشکار تجربه مدرن را ایجاد می‌نماید. بنابراین این رژیم مدرنیته یک «اقتصاد قدرت» است.<sup>(۱)</sup> بسیاری معتقدند که عصر فلسفه نوگرایی با دکارت شروع شد<sup>(۲)</sup> و بر بنیادهای فلسفه روشنگری استوار است. ویژگیهای متعددی برای رژیم نوگرایی ذکر می‌کنند ولی در این مبحث به مهمترین آنها که به دیدگاههای معرفت و هستی شناختی آن مربوط می‌شود و مورد چالش و انتقاد پسانوگرایی قرار گرفته است پرداخته می‌شود: انسان محوری، خردگرایی و واقعگرایی/ اثبات گرایی یا اصالت واقع.

### ۱-۱-۲- انسان محوری

یکی از ویژگیهای رژیم نوگرایی فرا-روایت اومانیزم است که موضوع محوریش فاعل شناسایی خردمند و مستقل است. تمام جهان بر محور انسان می‌چرخد و او در کانون جهان هستی قرار می‌گیرد. این خرد انسانی است که پایه و زمینه واقعیت و حقیقت است. انسان به عنوان فاعل شناسایی خود مختار و مطمئن از خود به شناخت جهان عینی می‌پردازد.<sup>(۳)</sup> انسان‌گرایی از معرفت‌شناسی دکارتی نشأت می‌گیرد که معتقد است منبع و مرجع دانش در خرد خردمندی نهفته است که جهان را می‌شناسد و درک می‌کند. خرد انسانی به صورت یک عقلانیت فارغ‌البالی است که جهان خارجی را مشاهده و درک می‌کند. براین اساس فهم ذهنی واقعیت امکان‌پذیر است. در اینجا هم یک چنین ارتباط ظریف و دقیقی بین موضوع معرفت‌شناسی و خودپرستی اخلاقی وجود دارد. در صریحترین وجهش خودمداری/پرستی اذعان میدارد که تنها هدف کنش آدمی منفعت و خیر خودش است. نکته مهم و قابل توجه، مرکزیت فرد در دانش و معرفت جهان است. یعنی اینکه فقط افرادی می‌توانند اخلاقی، قابل اعتماد و مسئول باشند؛ و چنین افرادی واحدهای کلیدی هستند که جامعه از آنها تشکیل می‌شود. بنابراین معیار و شاخص همه چیز انسان است. «این انسان است که اراده می‌کند، فکر می‌کند، می‌سازد، انتخاب می‌کند، تعیین می‌کند و به هستی معنا می‌بخشد.»<sup>(۴)</sup>

### ۲-۱-۲- عقل گرایی

عقل گرایی در فلسفه دکارت و بسیاری از فلاسفه بعد از او بدین معناست که عقل و خرد بدون نیاز به عوامل دیگر برای پیشرفت و ترقی انسان کفایت می‌کند. (۵) دکارت مدعی شد که طرح و مرجع جدیدی به جای کسب دانش و معرفت و به جای منابع سنتی جزم، ایمان، خرافات و پیشداوری صورت‌بندی کرده است. مدل دکارت تصویری از طبیعت به عنوان نظامی که قابل توصیف و تبیین به وسیله اصول عقلانی است، ارائه داد. اگرچه وی اذهان را به عنوان مواد اصلی اندیشیدن از جهان فیزیکی جدا می‌کرد اما حداقل تلویحاً ادعا می‌کرد که جامعه و زندگانی مردم باید در پرتو چنین اصول عقلانی سازماندهی شود. (۶)

فیلسوفان خردگرا از جمله دکارت معتقد بودند که خرد انسانی قوه‌ای است پیشینی که قبل از تجربه عینی و آزاد از آن در نهاد انسان وجود دارد و بشر جهت کسب معرفت نسبت به جهان تجربی به این قوه خلاقه رجوع می‌کند. از دیدگاه خردگرایی علوم طبیعی نیز از آن جهت که از راه تعقل تحصیل می‌شوند ماهیتاً پسینی است. بنابراین از لحاظ فلاسفه خردگرا عقل یک هستی ثابت و استعلایی است. (۷) فلاسفه روشنگری در ماهیت خرد به معنای یک هستی استعلایی تغییر داده، صرفاً آن را به عنوان نوعی قابلیت و توانایی برای شناخت طبیعت و چگونگی رفتار با آن دانستند. این تغییر در حقیقت به معنای اعلام استقلال عقل از منابع و مراجع عقلانی و فوق عقلانی بود. (۸) عقل یعنی شناخت طبیعت و قوانین معین و ثابت آن و از آن جا که طبیعت تنها یک واقعیت است لذا عقل هم که استعداد توانایی شناخت و رفتار با آن است نیز فقط یک صورت دارد. لذا عقل همه انسانها یکسان است. (۹) مثال جامع علوم انسانی

عقل گرایی فلسفه و روشنگری در حقیقت تلاشی است برای آوردن همه اعتقادات در برابر دادگاه عقل و به تبع آن ایجاد یک جامعه عقلانی. تصور انسانها به صورت ماشینهای مرکب و پیچیده. جامعه به عنوان یک قرارداد اجتماعی بین افراد خودپرست، مطلوبیت گرایی، نظریه اقتصادی و روانشناسی مدرن، همه جلوه‌هایی از این جهان بینی و محصولات این پروژه جهت تنظیم و سازماندهی جامعه به صورت عقلانی است. (۱۰)

### ۳-۱-۲- اصالت واقع

عین واقع گرایی یکی از مهمترین مفروضه‌های نوگرایی است. یعنی اینکه در جهان

خارج، واقعیتی عینی وجود دارد که می‌توان آنرا شناخت و به صورت عملی یقین کرد. بنابراین نوگرایی معتقد به «معرفت شناسی فهم عینی» است. بدین معنا که علم و معرفت شناسی نسبت به شرایط و رویه‌های اجتماعی که در آن قرار گرفته مستقل بوده و از آنها تأثیر نمی‌پذیرند و بدین ترتیب فهم ذهنی فرد خردمند ذکارتی را می‌توان از طریق یک عمل دقیق علمی و عینی به شکل عینی تحلیل کرد. ویژگیهای روش شناختی مدرن نیز ناشی از این تقسیم دوگانه عینی گرایسی و ذهنی گرایسی است و همچنین تقسیمات ثنایی واقعیت / ارزش، فاعل شناسایی / موضوع شناسایی و جهانشمولی و اصل علیت را ایجاد می‌کند.<sup>(۱۱)</sup>

نوگرایی / ارزش، فاعل شناسایی / موضوع شناسایی و جهانشمولی و اصل علیت را ایجاد می‌کند.<sup>(۱۱)</sup>

ذکارت که یکی از بنیانگذاران علم نوین است برای تأسیس آن روشی را پیشنهاد کرد که مستلزم جدایی ذهن انسان و جهان خارج بود. ذهن برای شناخت، اندازه‌گیری و تعرف طبیعت طرحهای کلی و جهانی از آن تهیه می‌کند، و همزمان با این عمل فاعل شناسایی در برابر طبیعت قرار می‌گیرد. در نتیجه دوگانگی قابل ملاحظه‌ای بین ذهن و جهان خارج به وجود می‌آید.<sup>(۱۲)</sup> با شروع دوران مدرن و پیدایش علوم جدید، کل جهان هستی یا واقعیت به دو بخش فاعلان شناسایی و موضوعات شناسایی یا اذهان و اعیان تقسیم می‌شوند. یعنی یکدسته انسانهای عاقلی که طبیعت را مشاهده می‌کنند و طبیعتی که توسط آنها مورد مشاهده قرار می‌گیرد. این تقسیم دوگانه هستی یا واقعیت یکی از بنیادهای اندیشه غربی را تشکیل می‌دهد.<sup>(۱۳)</sup>

پروان و قایلین به مذهب اصالت از ذکارت تا هوسرل علم و شناسایی نظری را که حاصل نسبت میان فاعل شناسایی و متعلق شناسی (و میان کسی که ناظر چیزهاست و چیزی که به آن نظر می‌شود) است، مرجع و مقدم می‌دانند. از دید آنها واقعیت در بیرون وجود دارد و وظیفه علوم اجتماعی دستیابی و کشف آن است. بنابراین، براساس معرفت شناسی نوگرایی، واقعیتی خارجی به نام طبیعت انسانی (ذهن انسان) نیز می‌باشد، که می‌شود آنرا شناخت. در نتیجه در کنار علوم طبیعی، علوم انسانی نیز رشد کرد. هدف علوم انسانی نیز صورت‌بندی قوانین کلی حاکم بر موضوع بحث است. در روش علمی فرض بر این است که واقعیت ثابتی به نام طبیعت وجود دارد و کار علم شناخت و صورت‌بندی این قوانین معین است که طبیعت از آن پیروی می‌کند. در مورد علوم انسانی نیز به آن معناست که در انسان هم نوعی واقعیت ثابت یا طبیعت انسانی

وجود دارد که علوم انسانی باید آن را بشناسد. بدین معنا طبیعت شامل واقعیت عینی و زندگی ذهنی انسان هر دو می شود. (۱۴)

در معرفت شناسی رایج علوم اجتماعی دانش باید از تأثیرات قدرت مصون بماند. برای تحصیل و دستیابی به یک دانش عینی - معرفتی که بوسیله تأثیرات خارجی آلوده نشده و مبنی بر خرد ناب است، باید از ارزشها، منافع و روابط قدرت به دور باشد. این گفته کانت که دسترسی به قدرت ناگزیر قضاوت آزادانه خرد را فاسد می کند، نمونه بارز این اندیشه است. (۱۵)

طرح قدیم مذهب اصالت واقع که در آن، شناخت اشیاء خارج از ذهن و مطابقت علم با عالم خارج مورد بحث قرار می گرفت، برحسب اقتضای زمان تحول یافته و به صورت بحثی درباب معنی کلمات و امکانات زبان درآمده است. لذا معرفت شناسی تجربه گرا سرشت ذره گرایانه رابطه میان اعیان «جهان» و معنای آنها را به گونه ای که در گزاره های اولیه زبانی بیان می شود مسلم می انگارد. از این دیدگاه میان عبارت تألیفی قابل واریسی با واقعیات و وضعیت عینی که این عبارت توصیف می کند، رابطه وجود دارد. (۱۶)

ذره گرایی منطقی که در «رساله منطقی - فلسفی» ویتگنشتاین و کتاب «رشد فلسفی من» راسل پرورش و توسعه یافت در ارتباط با یک معرفت شناسی تجربی پیچیده اساس و شالوده این عقیده را که زبان و جهان واقعی در مفهومی منطقی با هم متناظرند را می افکند. به نظر ویتگنشتاین یک تناظر مستقیم حسی بین گزاره های اولیه و اعیان مستقل جهان وجود داشت. (۱۷) پس برای این که یک گزاره معنا بدهد باید با مشاهده حسی قابل تأیید باشد.

## ۲-۲- پسانوگرایی

برای مفهوم پسانوگرایی تعاریف متعدد و گاه متعارضی ارائه شده است. اما با توجه به این مبحث، در اینجا آن را به صورت نقد نوگرایی تعریف می کنیم. یعنی آن ایستار یا مجموعه ای از ایستارها به جهان که رژیم نوگرایی را به نقد می کشد. هاینس برتنز اذعان می دارد که این جهان نیست که پسانوگرا است بلکه دیدگاهی که از طریق آن به جهان نگرسته می شود پسانوگرامنت. (۱۸)

۱-۲-۲- مرکززدایی فاعل شناسائی

پسانوگرایی سوژه خودمختار نوگرایی که در مرکز جهان هستی قرار دارد را از مرکز دور کرده و کارگزار، پسانوگرایی دیگری را جایگزین آن می‌کند که هویتش عمدتاً توسط دیگری (زیان و گفتمان) تعیین شده و همواره در حال شدن است.<sup>(۱۹)</sup>

آن انسان خردمندی که اساس گفتمان نوگرایی را تشکیل می‌داد و منبع و مرجع معنای نهایی بود، مرده است. بنابراین یکی از ابعاد محوری گفتمان پسانوگرایی از دست دادن و گسست خود و نفس است. این تصور و پنداره، فاعل شناسایی مجزا که از عقل سلیم برخوردار بوده و مشتاق شناخت و تغییر جهان از طریق اراده عقلانی می‌باشد را رد می‌کند. اکثر نویسندگان پسانوگرا مانند فوکو، دریدا، لیوتارو و بودریلارد، نشان فاعل شناسایی به عنوان فردی منسجم و متحد را مورد سؤال قرار می‌دهند.

سوژه درحقیقت یک سازه توهمی یا مواضعه زبان شناسانه است. در نظر فوکو برای مثال، سوژه انسانی به وسیله کارگزاریهای انتظامی، پزشکی، آموزشی، زندان و مانند آن نوشته می‌شود. این رویه‌های گفتمانی و زبانی و کارگزاریهاست که سوژه مدرن را تولید می‌کند. لذا یک موضوع مرکزی در گفتمان پسانوگرایی این است که نفس (خود) یک ابداع و جعل است. همانگونه که فوکو اشاره می‌کند، انسان مدرن، انسانی است که تلاش می‌کند خودش را ابداع کند. افراد بشر هیچ ذات و جوهر پنهان و نهفته‌ای ندارند بلکه خود مانند یک اثر هنری جعل و خلق شده است.

پسانوگرایان بر اساس اندیشه‌های نیچه و هایدگر سعی کرده‌اند مخالفت با سنت فکری دکارتی را بسط و توسعه دهند. آنها علیرغم مخالفت با سنت هگلی، با الهام از آراء وی این فرهنگ را که افراد بشر از طریق فرهنگ خودشان را می‌سازند، براساس انتقادهای نیچه‌ای از سنت وی، صورت‌بندی مجدد می‌کنند. آنها به ویژه بر نقش زبان و گفتمان در فرهنگ تأکید کرده‌اند.<sup>(۲۰)</sup>

### ۲-۲-۲- دانش و قدرت

پسانوگرایی معرفت شناسی اثبات‌گرایی تجربه‌گرا با معرفت شناسی فهم عینی که مبتنی بر اصل علیت بوده و معرفت شناسی علم را مستقل از شرایط و ساخت اجتماعی و رویه‌های گفتمانی می‌داند را رد می‌کند. از این دیدگاه، معرفت شناسی و عمل علمی نه



تنها از ساخت اجتماعی که آن را احاطه کرده است استقلال ندارد بلکه توسط آن به وجود می آید. بنابراین پسانویسی به تاریخی کردن معرفت شناسی و علم می پردازد. یعنی هر عمل علمی باید در چارچوب شرایط و ساخت اجتماعی که در آن ایجاد شده است مورد بررسی قرار گیرد.<sup>(۲۱)</sup> تاریخی کردن علم به معنای برقراری رابطه بین دانش و قدرت و رد این عقیده دکارتی است که معرفت هنگامی شکل می گیرد که قدرت وجود نداشته باشد. پس نه تنها دانش و قدرت از یکدیگر جدا نیستند، بلکه ارتباط تنگاتنگی بین این دو وجود دارد. پس هیچ دانش و علم عینی وجود ندارد.

پسانویسیان، به ویژه فوکو، تلاش کرده اند تا این ارتباط بین دانش و قدرت را که توسط معرفت شناسی نوگرای نادیده گرفته شده است را توضیح دهند. به نظر فوکو قدرت، دانش را تولید می کند و این دو مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند و هیچ روابط قدرتی بدون ایجاد یک حوزه معرفتی وجود ندارد و هیچ دانشی نیست که در عین حال روابط قدرت را پیش فرض نگیرد و تأسیس نکند.<sup>(۲۲)</sup> این بیانگر رابطه عمیق میان دانش و قدرت، میان ایده ها و جهان مادی و میان خرد و خشونت است و این تفکر در نظریه دانش، نقش مهمی برای قدرت سیاسی قایل است. ساخت و شرایط اجتماعی در ایجاد دانش نقش ایفا می کنند. بنابراین باید کل این سنت را رها کرد که تصور می کند دانش فقط در جایی می تواند باشد که روابط قدرت به حالت تعلیق درآمده است. از این دیدگاه، حوزه معرفت قبلاً به وسیله روابط قدرت غالب شکل داده شده است و تا حدی نیز در خدمت آن بوده است.<sup>(۲۳)</sup> یکی از دل نگرانیهای فوکو این بود که تولید دانش را در مرکز تحلیلهای سیاسی و تاریخی قرار دهد و به هیچ وجه تولید دانش را از تولید قدرت جدا نکند.

بنابراین از دیدگاه پسانویسی روابط بین قدرت - دانش از نظر تاریخی حادث شده اند. اکنون سؤال این است که چگونه می شود بدون غلتیدن در دامن تاریخ گری، این بررسی تاریخی را انجام داد. برای تحقق این امر پسا ساختارگرای روش «تبارشناسی» را به کار می گیرد. به طور ساده تبارشناسی نوعی از تفکر تاریخی است که اهمیت روابط میان قدرت و دانش را ثبت و نمایان می سازد. به عبارت دیگر، تبارشناسی یک نوع تاریخ است که چیزهایی که فکر می شود فراسوی تاریخ هستند را تاریخی می کنند، از جمله چیزها یا افکاری که دفن شده اند، بر آنها سرپوش گذاشته شده یا در نوشتن و ساختن

تاریخ از دید مخفی مانده‌اند.<sup>(۲۲)</sup> رویکرد تبارشناسانه منکر این اندیشه است که بتوان ریشه‌ها و معانی در تاریخ را به صورت عینی، شناسایی و معین کرد. آن دیدگاهی ضدجوهرگرایی است که این ایده را تصدیق می‌کند که هر دانشی در یک زمان و مکان خاص جای گرفته و از دیدگاه خاصی صادر می‌شود. متعلق دانش در چهارچوب سیاسی و تاریخی قرار گرفته و به وسیله آن محدود و مشروط می‌شود. و مجبور می‌شود که با مقولات و مفاهیم خاصی از دانش عمل کند. دانش هیچوقت بی قید و شرط نیست. در نتیجه ناهمگونی و زمینه‌های ممکن، هیچ دیدگاه، ارشمیدسی واحدی که بر دیگر رویکردها غلبه کند وجود ندارد. هیچ حقیقتی وجود ندارد، فقط رویکردهای «رژیمهای حقیقت» رقیب وجود دارند.<sup>(۲۵)</sup>

### ۲-۲-۳- واقعیت/حقیقت حادث

برخلاف رژیم نوگرایی که معتقد است واقعیت و جهان عینی وجود دارد که فاعل شناسایی باید آن را کشف کند و بشناسد، پسانوگرایی بر این اعتقاد است که واقعیت و حقیقت یک سازه گفتمانی-زبانی است که هیچ وجود هستی شناختی مستقلی ندارد. در حقیقت این زبان و گفتمان است که واقعیت و حقیقت را می‌سازد نه اینکه آن را باز نماید. و زبان میانجی میان تجربه و واقعیت/حقیقت است. پساساختارگرایی رهیافتی است که به سرشت سازنده و ماهیت مقوم زبان اذعان دارد. سوزدها دسترسی بلاواسطه به جهان ندارند با گفتمانها و متون همواره حد فاصل آنها و عینیات قرار می‌گیرند. در این میانجی‌گری زبان به صورت یک مجرای شفاف نیست که فقط واقعیت عینی را به سوزده انتقال دهد. زبان برعکس ماهیتی مات و کور دارد. آن در این فرآیند ارتباط سوزده با عین، یک چیز حیاتی و بسیار مهم اضافه می‌کند.<sup>(۲۶)</sup> رویه‌های زبانی معنا را تولید می‌کنند. این بدین معنا نیست که پساساختارگرایی رویکردی روانشناسانه است. متن یا معنا توسط سوزده‌های فردی تولید نمی‌شوند بلکه آن را به ارث می‌برند. و فلسفه پساساختارگرا، از جمله فوکو و دریدا، اعتقادی به هیچ‌گونه معنای اجتماعی یا ایده‌ای که خارج یا زیر زبان وجود داشته باشد ندارند. در چارچوب این نحله فکری هیچ معنایی خارج از زبان - به جز خود زبان - وجود ندارد. به زبان به صورت اولیه نگریسته می‌شود. هیچ حقیقت روانشناسانه مستتر در پشت کلمات وجود ندارد که

منتظر کشف شدن باشد. هیچ عالم پدیدار شناسانه فکری و روانی وجود ندارد که در پشت کلمات یافته شود. در حقیقت ماتی و کدوری زبان نفوذ در آن و پی بردن به اینکه آیا چسبزی در پشت آن نهفته است را غیرممکن می‌سازد. <sup>(۲۷)</sup> بدبینی و شکاکسی پس‌اساختارگرایان به وجود معنای نهایی و غایی در خارج زبان نشأت گرفته، از عقیده آنها مبنی بر مرگ فاعل شناسایی خلاق است که بتواند معنای حاکم را نگهدارد، می‌باشد. چون فرد بشر ساخته و پرداخته زبان است. بنابر این هیچ امکانی برای یافتن معنای نهایی وجود ندارد.

این رهیافت زبانی بنابر این، بنیان نظریه تناظر صدق، رابطه ذهن شناسایی‌کننده و عین خارجی در رژیم نوگرایی را درهم می‌ریزد و تمایز بین حقیقت/ارزش را از بین می‌برد. ارزشها کشف نمی‌شوند بلکه خلق می‌شوند. فهم زبان در این معنا، به معنای تبدیل اسم به فعل است. سخن گفتن در این رابطه معنا یعنی انجام دادن. <sup>(۲۸)</sup> پس‌انوغرایان برای نشان دادن اینکه حقیقت ماهیتی گفتمانی داشته و حادث می‌شود از رهیافت گفتمانی استفاده می‌کنند. این رهیافت عقیده یک ساختار انتزاعی و کلی زبان را مورد سؤال قرار می‌دهد و بر این فرض است که هیچ معنایی نمی‌تواند در زبان صرف وجود داشته باشد. به عبارت دیگر قبل از اینکه بتوان از معنا سخن گفت باید ماده اصلی ذات با نماد وجود داشته باشد. زبان کلی خالص به خودی خود هیچ معنای ندارد. به محض اینکه ما وارد ذات و نماد شدیم، ما نظام کلی معنا نمی‌بایم بلکه نظامهای خاص که به موجب آن، معانی واژه‌ها از نظامی به نظام دیگر و از یک گفتمان به گفتمان دیگر تفاوت می‌کند. به گفته فوکو تأثیر کلمات فقط از تفاوتها و تمایزات میان آنها ناشی نمی‌شود بلکه از ارزشهای اجتماعی که به آنها داده می‌شود یا به طور صحیحتر ارزشهایی مختلف داده می‌شود و قواعدی که شیوه‌هایی که کلمات با هم ترکیب می‌شوند را معین می‌کنند، نشأت می‌گیرد. این قواعد، قواعد گرامری و تألیفی نیستند بلکه قواعدی که معنای اجتماعی می‌دهد می‌باشند. از آنجا که ارزش کلمات و قواعد فرق می‌کند، هیچ نظام کلی و عام زبانی وجود ندارد. چنین سیستم ارزشها و قواعد در یک زمینه زبانی را می‌توان به عنوان گفتمان تعریف کرد. <sup>(۲۹)</sup>

در پس‌انوغرایی گفتمان به صورت یک مفهوم کلان به کار گرفته می‌شود تا نشان داده شود چگونه زبان فراگردهای اجتماعی را شکل می‌دهد. از نظر فوکو زبان با قدرت در

جامعه پیوند می‌خورد و گفتمان در تکوین هویتها و اعتقادات اجتماعی نقش محوری دارد. فوکو اصطلاح «رژیم حقیقت» را به کار می‌گیرد تا توضیح دهد به چه طریقی حقیقت و قدرت متقابلاً ایجاد و حفظ می‌شوند. وی توجه را به آنچه که گمان می‌رود حقیقت است و قواعد یا معیاری که گزاره‌های صادق در مقابل گزاره‌های کاذب مشخص و معین می‌کند معطوف ساخته و آشکار می‌سازد چگونه اعتقاداتی که به آنها شأن و مقام حقیقت داده‌اند، نهادها و رویه‌های اجتماعی را می‌سازد.<sup>(۳۰)</sup>

### ۳- نظریه پسانوگرایی در روابط بین‌الملل

#### ۳-۱- ماهیت و هدف نظریه

پسانوگرایان با توجه به اینکه منکر و مخالف هرگونه فرار روایتی هستند که براساس آن بتوان آن تاریخ یا هر شاخه خاص علوم اجتماعی، از جمله روابط بین‌الملل را درک کرده، ارزش و فایده «نظریه‌های کلان» را انکار می‌کنند و دیدگاه پساساختاری را به عنوان یک مکتب فکری و یا حتی رهیافت نظری به روابط بین‌الملل نمی‌دانند. پسانوگرایی در حقیقت یک فرانظریه (meta-theory) است که به نظریه‌پردازی در مورد نظریات متعارف سیاست بین‌الملل می‌پردازد.<sup>(۳۱)</sup> فرانظریه روابط بین‌الملل درصدد پاسخگویی به این سؤال است که یک نظریه خوب و مانع و جامع روابط بین‌الملل چگونه است و دارای چه ویژگی‌هایی است. بدین ترتیب، فرانظریه بخشی از تلاش و تحقیق برای تبیین موضوع اصلی روابط بین‌الملل می‌باشد. زیرا، اگر این ادعا درست باشد که معنای واقعیتها بستگی به نظریه دارد، و اینکه نظریه نیز به نوبه خودش برای اثبات مناسبت و شایستگی اش به فرانظریه نیاز دارد، پس فرانظریه در روابط بین‌الملل از جایگاه والایی برخوردار است. یعنی فرانظریه انحراف از مفاد و محتوای اصلی رشته روابط بین‌الملل نیست.<sup>(۳۲)</sup>

فرانظریه امکان یک نوع تحلیل اولیه را فراهم می‌کند که قطعیت معرفت‌دریافتی در رشته روابط بین‌الملل، ارتباط واضح و آشکار آن با رویدادها و طبیعی بودن زبان آن را متزلزل و آشفته می‌کند. از راه تفسیر، فرانظریه انتقال نظریه از یک سیر تاریخی به سیر دیگر را ارتقاء می‌دهد. بنابراین اگر چه نظریه‌پردازی متن‌گرا (پساساختاری) آشکارا یک فرآیند و ارسای علمی نیست اما به هر حال نباید ذاتاً ضد علمی هم تعبیر شود.

بنابر این پسانوگرایی به عنوان یک فرانظریه با استفاده از رویه‌های فلسفی و فکری قاره‌ای مانند تبارشناسی، واسازی، نشانه‌شناسی و بینا متن‌گرایی ارزش معرفتی عینیت تجربی و ادعاهای خردگرایانه و جهانشمول‌گرایی نظریه‌های متداول و روابط بین‌الملل در دو طیف آرمانگرایی و واقع‌گرایی را به چالش می‌طلبد. از طریق یک تحلیل دقیق زبان و روشهای روابط بین‌الملل، پسا ساختارگرایی بسیاری از موضوعی که برای مدت مدیدی به صورت حقایق این حوزه مطالعاتی به شمار می‌روند را متزلزل می‌کند. به عبارت دیگر این رهیافت نظری یا بنیادهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مبتنی بر فلسفه روشنگری، روابط بین‌الملل را زیر سؤال می‌برد. رویه‌های پسا ساختارگرا به صورت انتقادی به کار گرفته می‌شوند تا بررسی و روشن کنند که چگونه موضوع - به هر دو معنای موضوع اصلی رشته یا سوژه بازیگر - روابط بین‌الملل در و از طریق گفتمانها و متون سیاست جهان تکوین می‌یابد.<sup>(۳۳)</sup> با زیر سؤال بردن مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و طرح سئوالانی در مورد شأن‌ها، گفتمان، شأن و مقام سوژه بشری، خرد و عقل پسا ساختارگرایی در صدد بازسازی و خواستار بازاندیشی بنیادی راجع به کلیه مفروضه‌هایی که برقراری نظم روابط بین‌الملل بر آن استوار شده است، می‌باشد.

### ۲-۳- جایگاه نظریه: مناظره چهارم

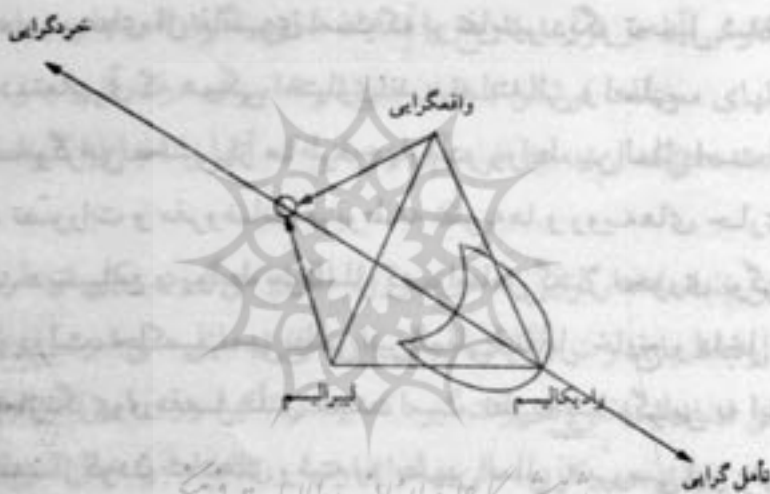
همانگونه که اشاره شد پسانوگرایی به عنوان یک فرانظریه در صدد ارزیابی نظریه‌های متداول و غالب در رشته روابط بین‌الملل است. و این به معنای به چالش طلبدن دو جریان فکری رایج در این رشته است: واقع‌گرایی، اصم از واقع‌گرایی کلاسیک مورگنتا و واقع‌گرایی ساختاری (نئورئالیزم) کنت والتز - و آرمانگرایی (لیبرالیزم). اما این تنها پسا ساختارگرایی نیست که ماهیت رشته و نظریات غالب آن را زیر سؤال برده است. نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت که همزمان با پسا ساختارگرایی وارد رشته روابط بین‌الملل شد نیز شدیداً این دیسپلین را مورد انتقاد قرار داده است. وجود هدف مشترک از جانب نظریه انتقادی و پسا ساختارگرایی از یک طرف و احساس خطر و عکس‌العمل واقع‌گرایی و لیبرالیزم از سوی دیگر باعث شکل‌گیری مناظره جدیدی در رشته روابط بین‌الملل در اواسط دهه هشتاد شد. این در حقیقت چهارمین

مناظره بزرگی بود که در این حوزه مطالعاتی رخ می داد. اولین مناظره بین آرمانگرایی و واقعگرایی در دهه ۴۰ صورت گرفت؛ مجادله رفتارگرایان و سنت گرایان در دهه ۶۰ دومین مناظره در روابط بین الملل بود؛ و مناظره سوم که ماهیتی بین پارادایمی داشت در اواسط دهه ۷۰ میان رئالیزم از یکسو و وابستگی متقابل و مارکسیزم از طرف دیگر شکل گرفت.

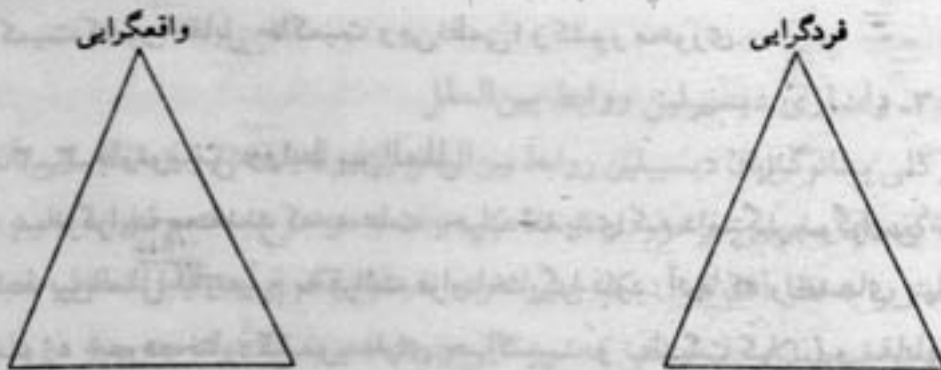
مناظره چهارم، در دهه هشتاد بین کسانی که رابرت کیوهین<sup>(۳۴)</sup> آنان را عقل گرایان (نئواقعگرایان و نئولیبرالهای نهادگرا) و تأمل گرایان<sup>(۳۵)</sup> (قائلین به نظریه انتقادی<sup>(۳۶)</sup> و پسا ساختارگرایان) می خواند به صورت تک خطی روی داد. (شکل ۱) خردگرایان را باید در حقیقت سنت و رویه روابط بین الملل در شکل رژیم نوگرایی دانست. این واقعیتی است که خود پسا ساختارگرایان نیز به آن اذعان دارند. به نظر پسا ساختارگرایان واقعگرایی و آرمانگرایی به طور متقابل دیسیپلین روابط بین الملل را به وجود آورده و تشکیل داده اند، زیرا هر یک از این دو برای استدلالات خود به دیگری نیاز دارد. آرمانگرایی آن چیزی است که واقعگرایی نسبت به آن هشدار می دهد زیرا آن تمایز و تفاوت بین داخل و خارج را به رسمیت نمی شناسد. توجه واقعگرایی به خارج اشاره به چیزی دارد که آرمانگرایی در صدد ریشه کنی آن از طریق گسترش و عمومیت بخشیدن فرد به خارج می باشد.<sup>(۳۷)</sup>

علیرغم اختلافاتی که بین واقعگرایی و آرمانگرایی وجود داشت اما با تکامل و تحول نظری در این دو مکتب فکری در اواسط دهه هشتاد که با ظهور واقعگرایی ساختاری کنت واتر و نئولیبرالیزم نهادگرایی رابرت کیوهین صورت گرفت زمینه های سنتز و ترکیب این دو نحله فکری در قالب خردگرایی میسر شد. (شکل ۲) این نزدیکی را باید نتیجه گرایش این رویکرد به علم و معرفت شناسی علمی و اثبات گرایان دانست. این دو نظریه به جز در مورد ماهیت و نقش نهادهای بین المللی در سیاست بین الملل در سایر اصول و مفروضه ها راجع به روابط بین الملل با هم شریکند. هر دو به معرفت شناسی اثبات گرا معتقدند با دیدگاهی از نوع تصویر سوم هستند یا معتقد به بی نظمی نظام بین الملل می باشند یا کشورها را مهمترین بازیگران در روابط بین الملل می دانند یا کشورها را واحدهای بسیط و عاقل می دانند.<sup>(۳۸)</sup> لذا بدیهی است که این دو نظریه در مقابل چالشهای تأمل گرایی با هم متحد شوند.

اما تحولات در اردوگاه تأمل‌گرایی به گونه‌ای دیگر بود. دو جریان عمده این جریان فکری یعنی نظریه انتقادی و پسا‌ساختارگرایی اگرچه در انتقاد از جریان اصلی روابط بین‌الملل - خردگرایی - اتفاق نظر داشتند اما نوع انتقاد، مفروضه‌ها و برداشتهای آنان از دیسپلین و راه‌حلهای آنها برای آن با هم تفاوت‌های عمده داشت. بنابراین در برابر اتحاد جایگاهی رویه سنتی روابط بین‌الملل بلوک دیگر دچار انشعاب شد و تأمل‌گرایی به دو شاخه نظری انتقادی، آنگونه که توسط رابرت کاکسی و اندر لیتک لیترا ارائه شد، و پسا ساختارگرایی یا پسانوگرایی تقسیم گردید. در نتیجه مناظره چهارم در دهه ۹۰ از حالت تک خطی خارج شده و شکل مثلی بخود گرفت. در رأس سه ضلعی خردگرایی قرار دارد و در دو ضلع دیگر آن، نظریه انتقادی و پسانوگرایی جای گرفته‌اند. (شکل ۳) (۳۹)



شکل ۱. شکل‌گیری مناظره چهارم عرصه ۹۰



شکل ۲. سنتز نئورئالیسم و نئولیبرالیسم

شکل ۳. مناظره چهارم در دهه ۹۰

شکل ۳. مناظره چهارم در دهه ۹۰

مهمترین وجوه تقابل و مناظره پسانوگرایی و خردگرایی در مورد شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی صورت می‌گیرد. رئالیست‌ها ادعا می‌کنند که یک جهان عینی و قابل شناخت که متمایز از افراد مشاهده‌شونده می‌باشد، وجود دارد. پسانوگرایان از طرف دیگر معتقدند که فاعل شناسایی و متعلق شناخت در جهان تاریخی به صورت یک کل متقابلاً وابسته به هم هستند، لذا امکان یک معرفت عینی را انکار می‌کنند. در حالی که فردگرایان قایل به جهانی ثابت و قابل شناخت می‌باشند، نظریه پردازان پساساختارگرا معتقد به امکان تفاسیر و تعبیر بی‌پایان در مورد جهان قبل از خودشان می‌باشند. از نظر آنان هیچ‌گونه معنای پایدار و ثابت، بنیادهای مطمئن، اسرار عمیق و ژرف، ساختارهای نهایی با محدودیت‌های تاریخ وجود ندارند. فقط تفاسیر و تعبیر وجود دارند. خود تاریخ نیز به صورت مجموعه‌ای از تفاسیری است که بر تفاسیر دیگر تحمیل شده‌اند، فهمیده و درک می‌شود، تعبیری که همگی اختیاری‌اند و نه ابتدائی و اصلی.

بنابراین، پسانوگرایی بخشی از مناظره چهارم در روابط بین‌الملل است که متضمن ارزیابی مجدد تصورات و مفروضات مربوط به نظریه‌ها و رویه‌های جاری در روابط بین‌الملل است. دیسپلین و روابط بین‌الملل که براساس گفتار محوری نوگرایی و حول مفاهیمی چون دولت، حاکمیت، بی‌نظمی بین‌المللی، تقابل خارج و داخل شکل گرفته است، نیازمند بازنگری و مفصل‌بندی مجدد است. نظریه پسانوگرایی به این هدف و از این طریق مسئله‌ساز کردن بنیادهای رشته روابط بین‌الملل به بررسی این حوزه مطالعاتی می‌پردازد. این دیدگاه چهار اصل را که در دیسپلین حقیقی و مسلم فرض می‌شوند، به صورت مسئله درمی‌آورد و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد: دیسپلین روابط بین‌الملل؛ حاکمیت کشور؛ تقابل حاکمیت و بی‌نظمی؛ و کشور محوری.

### ۳-۳- بازنویسی روابط بین‌الملل

پسانوگرایان معتقدند که به علت بحران شدیدی که دامنگیر نوگرایی شده است روابط بین‌الملل نیاز مبرم به قرائت فراساختارگرا دارد. آنجا که واحدهای بنیادی روابط (سوژه خودمختار، کشور دارای حاکمیت و نظریات کلان) و تقابلهای تألیفی (عینی/ذهنی، خود/غیر، خارج/داخل) با چالشهای جدی و مستمر مواجه می‌شوند. آنها ادعا می‌کنند که در روابط بین‌الملل تغییراتی رخ داده یا در حال وقوع است که در آن



واقعیت عینی با نص (متنیت) (textuality) جایجا می شود. با این تغییرات شگرف، پسانوگرایان ادعا می کنند، خطوط گسل معرفت شناسانه جدیدی ظهور کرده است: تحلیل رفتن مشروعیت سنت با ایمان به ترقی که عامل وحدت بخشی در مذهب نوگرایی است تجزیه و گسسته می شود و معرفت متعارف به یکی از بسیار آیین های رقیب قدرت تقلیل می یابد. نظریه پسا ساختاری بنابر این تلاش برای باز نویسی انتقادی گذشته ها و گفتمانهای به حاشیه رانده شده و در عین حال تاریخ حقایق پنداشته شده و طبیعی می باشد. (۲۰)

برای دست یافتن به چنین هدف مهمی پسا ساختارگرایی با تکیه بر تحلیل زبان و گفتمان عالم «روابط بین الملل» را به صورت یک متن در نظر می گیرد و سعی می کند چگونگی نگارش آن در فرآیند تاریخ را نمایان سازد. اگر واقعیت های روابط بین الملل در شیوه و شکل های مختلف نوشتن نمایان می شوند برای درک آنها پس باید به پیش متن هایی (pre-texts) که ریشه در فرهنگ و زبانی که آنها را احاطه کرده اند، مراجعه کرد. (۲۱)

تحلیل متن پسا ساختارگرایی به دو صورت انجام می گیرد. یکی از طریق تبارشناسی که متون در ارتباط با قدرت در یک روش تاریخی تحلیل می شود. دوم ممکن است تحلیل با روش نشانه شناسی صورت گیرد که بیشتر تأکید روی این است که متون خاص چگونه مرزهایی را ترسیم کرده، هویتها و تفاوتها و تقابلهای آنها را خلق می کنند. اما اکثر تحلیلگران پسا ساختارگرا در تحلیلهاشان از روابط بین الملل هر دو شیوه و روش را بکار می گیرند. (۲۲)

### ۱-۳-۳- و اساسی دیسپلین روابط بین الملل

به طور کلی پسانوگرایان دیسپلین روابط بین الملل را قبول نداشته و از شناسایی آن به عنوان یک گفتمان مجزایی برخوردار از مفاهیم، زبان و موضوع مخصوص به خود سر باز می زنند. زیرا به نظر آنان قبول یک چنین امری مستلزم یک فرآیند قابل تحمل حصر - یک انتخاب توجیه پذیر و دلخواهی که مرزهایی را مشخص می کند که چه چیز در داخل قرار می گیرد و چه چیز در خارج به اعتقاد آنها، دانش و معرفت مرز مشخصی ندارد. (۲۳)

بنابراین، حوزه و قلمرو روابط بین الملل تصنعی و تحمیلی است که پیش از آنکه یک تبیین

باشد نیازمند توضیح می باشد. بعضی از پسا ساختارگرایان، از جمله واکرواشلی، کوشیده اند تا با به کارگیری استراتژیهای متنی و سازی و قرائت دوگانه نشان دهند چگونه روایت‌های دیسیپلین روابط که حول محور مسایل دایمی، مضامین و مسئلات تکامل یافته اند، دچار مشکل هستند. آنها به طور خلاصه نشان داده اند که چگونه روابط بین الملل بخشی از شاخه کردن وسیع و گسترده روابط بین الملل / سیاست داخلی است. تصویر روابط بین الملل به صورت یک حوزه و قلمرو خشونت، تکرار یا بازگویی و بی نظمی بستگی به وجود یک تصویر از اجتماع (جامعه) سیاسی ملی که بانظم، ترقی و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات مشخص می شود، دارد. بین المللی و ملی متضاد یکدیگرند و بنابراین به یکدیگر بستگی دارند. کاربرد استراتژی و سازی بدین معناست که روابط بین الملل فراساختارگرا، تا حد زیادی در برابر رئالیزم و به خصوص نئورئالیزم نوشته شده است. (۲۴)

و اگر در کتاب داخل / خارج سعی می کند به این سؤال پاسخ دهد که چه چیزی روابط بین الملل را به صورت یک دیسیپلین می سازد؟ وی در جواب این پرسش روابط بین الملل را به صورت یک فضا یا افق گفتمانی مشخص می کند که جوابهای مشروع به یک مسئله و مشکل را هم تعریف و هم محدود می کند. (۲۵) اندیشه و ایده یک دیسیپلین خاصی که روابط بین الملل نامیده می شود. پس، نتیجه و تابع تقسیم میان خارج و داخل است. و در عین حال این تقسیم را تقویت و نگهداری می کند. روابط بین الملل به طور خلاصه هم علت است و هم معلول، و بستگی به اصل حاکمیت دولت دارد. در نتیجه این بحث، و اگر اذعان میدارد که نظریات روابط بین الملل نیازمند تبیین هستند. و اگر نسبت به امکان حل مشکلات بشریت از طریق تقسیم دوگانه داخل و خارج و سیاست داخلی در روابط بین الملل کاملاً بدبین است. فراتر از این وی هم چنین شدیداً نسبت به عنوان دیسیپلین دیدگاه انتقادی دارد. (۲۶)

### ۲-۳-۳- و سازی اصل حاکمیت

در دیدگاه پسا ساختارگرایی به اصل حاکمیت به عنوان مفهوم محوری و کلیدی در فهم رشته روابط بین الملل نگریسته می شود که یک راه حل مسئله، هویت سیاسی مدرن می باشد. در اکثر آثار اندیشمندان پسانوگرا با اصل حاکمیت دولت به عنوان مفهوم

مرکزی زندگی سیاسی مدرن برخوردار می‌شود. برای توضیح اینکه چگونه اصل حاکمیت شکل گرفته و موجب هویت سیاسی می‌شود پس‌اساختارگرایان به واسازی این مفهوم می‌پردازند. واسازی یک روش کلی برای برهم زدن مفاهیم و تقابلهایی است که ثابت فرض می‌شوند. نکته عمده این است که تأثیرات و هزینه‌هایی به وسیله این تقابلات ثابت ایجاد می‌شود به نمایش بگذارد، رابطه انگلی که بین اصطلاحات معارض وجود دارد را آشکار سازد و برای جابجایی آنها تلاش کند. بنابه گفته دریدا تقابلات مفهومی هرگز بی طرف نبوده بلکه شدیداً سلسله‌مراتبی هستند. یکی از این دو اصطلاح در تقابل بر دیگری امتیاز و ترجیح داده می‌شود. این اصطلاح امتیاز داده شده حاکی از یک حضور، صحت، کمال، خلوص یا هویت است که اصطلاح دیگر فاقد آن است. واسازی در صدد است تا نشان دهد که چنین تقابلهایی قابل پذیرش و دفاع نیست، چون هر یک از این دو اصطلاح همیشه قبلاً به دیگری بستگی دارد. در حقیقت اصطلاح برتری داده شده امتیازش را تنها با اقرار نکردن وابستگی‌اش به اصطلاح تابع به دست می‌آورد.

این دلالت می‌کند که تمامیت‌ها، اعم از مفهومی یا اجتماعی، هرگز به صورت کامل حاضر و با ثبات نیستند. برتر از این، هیچ ثبات خالص وجود ندارد، فقط کم و بیش تثبیت‌های موفق. منطق این انگل ساختاری بدین معناست که هیچ اصطلاحی نمی‌تواند ادعای امتیاز استعلایی کند از آنجا که خودش همواره در معرض بی‌ثباتی است و به این علت است که واسازی یک استراتژی تفسیر و انتقاد است که مفاهیم نظری و نهادهای اجتماعی که در صدد تمامیت‌خواهی و ثبات هستند را می‌لرزاند.<sup>(۴۷)</sup>

اصل حاکمیت با توجه به این کارکرد استراتژی واسازی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. در جهان مدرن کشورهای دارای حاکمیت در دو فضای سیاسی قرار گرفته است: یکی فضای داخل کشورها و دیگر فضای میان آنها. این دو فضا مفاهیم متفاوتی از زمان را به وجود می‌آورند: در داخل کشورها نظم و نسق، آزادی، ترقی وجود دارد که از طریق حاکمیت میسر می‌شوند. پس زمان ترقی در داخل وجود دارد. در فضای بین‌المللی زمان به صورت متفاوتی بیان می‌شود که ترقی جای خود را به تکرار میدهد. پس فضای بین‌المللی خشن و مناقشه‌آمیز است.<sup>(۴۸)</sup>

بیان واکر که چگونه حاکمیت کشور بر اساس تقسیم دوگانه داخل و خارج شکل

می‌گیرد مبتنی بر واسازی است. برداشتهای مختلف زندگی در داخل کشور و روابط میان آنها بستگی به یکدیگر دارند. آنها به صورت تقابلهایی ساخته می‌شوند. وصف روابط بین‌الملل به صورت نفی سیاست به معنای داخلی صورت می‌گیرد. یعنی روابط بین‌الملل حاکی از فقدان سیاست در میان کشورهاست. سیاست مستلزم نظم، قانون، آزادی و اقتدار است که در جامعه بین‌الملل غایب است. (۲۹)

### ۳-۳-۳- تبارشناسی کشور

کشور، مفهوم محوری در روابط بین‌الملل و نظریه‌های آن است. کلیه دیدگاهها اعم از آنها که کشور محورند و چه آن دسته از اندیشمندان که مخالف و منتقدان اندیشه‌اند، کشور نقش مرکزی در تحلیل‌هایشان دارد. خردگرایی به عنوان جریان اصلی نظریه در روابط بین‌الملل، یکی از مفروضه‌های اساسی است که در نظریه‌پردازی از آن استفاده محوری می‌شود. از دیدگاه خردگرایان بویژه نئورئالیستها کشورها موجودیتهای از پیش داده شده‌اند که فقط نقش و عملکرد آنها در روابط بین‌الملل باید مورد بررسی قرار گیرد. بدین ترتیب روابط بین‌الملل یعنی روابط بین کشورها، هم چنین کارکرد نظریه‌ها در روابط بین‌الملل توضیح و تبیین روابط بین کشورهای دارای حاکمیت است.

اما پسانوگرایی در صدد توضیح روابط بین‌الملل با تمرکز روی کشور نیست و مهمتر از این، کشور را به عنوان اولیه و از پیش داده شده نمی‌داند. بلکه برعکس؛ تلاش می‌کند تا آن را به صورت یک مسئله درآورد. بدین جهت پسانوگرایی می‌کوشد شرایطی که باعث به وجود آمدن چنین رهیافتی شده و عواقب آن را، مورد بررسی قرار دهد. با مفروض گرفتن کشور محوری چه چیزی در روابط بین‌الملل از دست می‌رود؟ و کشور محوری به کدامیک از جنبه‌های کشور توجه نمی‌کند؟ این‌ها سئوالاتی است که پسانوگرایی در صدد پاسخ به آنهاست. بسیاری از این سئوالات و موضوعات در مورد کشور وجود دارد که دیدگاه کشور محور از آن غافل است ولی پسانوگرایی در صدد جوابگویی به آنهاست. مخصوصاً پسانوگرایی در صدد است تا به بررسی موضوع حیاتی در مورد تفاسیر و تبیینات راجع به کشور دارای حاکمیت بپردازد که برای کشور، محورگرایی نامفهوم مانده است. یعنی تأسیس و تأسیس مجدد آن به عنوان یک ذهنیت (موردیت) در سیاست جهان.

این موضوع ما را به سئوالات تبارشناسانه در مورد ماهیت کشور هدایت می‌کند. از

طریق چه رویه‌ها و بازنماییهای سیاسی کشوردارای حاکمیت به عنوان شیوه متعارف ذهنیت (موردیت) بین‌المللی تأسیس می‌شود؟ طرح این سؤال بدین‌گونه توجه را کمتر معطوف جوهر و ذات کشور دارای حاکمیت می‌کند تا اینکه چگونه کشور ممکن شد، چگونه طبیعی شد و چطور بدین صورت درآمد که انگار جوهر و ذات دارد. (۵۰)

ریچارد دیوِتک ریشه‌های تاریخی و گفتمانی را براساس چهار اصل که بنیاد کشور مدرن را پی‌ریزی می‌کنند مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. این مؤلفه‌ها عبارتند از: خشونت، مرزها، هویت و کشورداری. وی با تکیه بر استراتژیهای متنی، واسازی و تبارشناسی نشان میدهد که پسانوگرایی چگونه در مورد یکی از مهمترین موضوعات روابط بین‌الملل نظریه‌پردازی می‌کند. که در نظریات متداول نادیده گرفته شده است. (۵۱)

#### ۴- نتیجه‌گیری

در مورد کمکهایی که پسانوگرایی به فهم روابط بین‌الملل و هم‌چنین نظریه‌های آن به جامعه علمی ارائه داده است اتفاق نظر وجود ندارد. آن دسته از نظریه‌پردازانی که در طیف مقابل یا مخالف این دیدگاه قرار گرفته‌اند بدیهی است که دیدی منفی نسبت به آن داشته و نقش آن در افزایش درک نظری و عملی روابط بین‌الملل را ناچیز و یا حتی تخریبی می‌دانند. از این گروه می‌توان به دو مورد اشاره کرد، یک دیدگاهی که توسط رابرت کیوهین به عنوان نخستین کسی که موجودیت دیدگاه پسانوگرایی را در رقابت تأمل‌گرایی به رسمیت شناخت، ارائه شده است مبنی بر این که، پسانوگرایی فاقد یک برنامه تحقیقاتی و پژوهشی است و نیز جنبه انتزاعی و تجربی دارد. دیدگاه دیگر توسط جان میرشایمر ابراز شده است مبنی بر اینکه پسانوگرایی بیشتر یک دیدگاه تخریبی است تا سازنده. پندارهای نظری روابط بین‌الملل را فرو می‌ریزد اما هیچ راه‌حلی ارائه نمی‌دهد. اگر ایستارها و مفروضه‌های رئالیستی از روابط بین‌المللی رخت بریست چه چیزی باید جایگزین آن شود؟

برخی دیگر با اشاره به شالوده شکنی پسا ساختارگرایی، ضدیت با فرا روایتها و عناد با حقیقت، روابط بین‌الملل را از همه بنیادها تهی می‌کنند و عرصه را برای بکارگیری قدرت عربان باز می‌گذارند.

از طرف دیگر قایلین به پسانوگرایی تنها راه خروج روابط بین‌الملل از بحران مدرنیسم

و نظریه‌های مبتنی بر اثبات‌گرایی را، بازسازی پسانوگرایی این رشته می‌دانند. آنها شکل‌گیری و تقویت اتحادیه اروپا، دخالت‌های انسان‌دوستانه سازمان ملل در عراق و سومالی بعد از جنگ سرد را اولین نشانه‌های وضعیت پسامدرن می‌دانند که در آن، نقش کشورها و حاکمیت آنها کمرنگ شده است. در عرصه نظری هم بعضی معتقدند پسانوگرایی در سه زمینه به نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل پرداخته است؛ نقد و نظریه‌پردازی در مورد کشور، حاکمیت و بی‌نظمی که مفاهیم محوری روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند.<sup>(۵۲)</sup> اما سوای از این قضاوتها آنچه که مسلم است، پسانوگرایی فضای فکری جدیدی را در رشته روابط بین‌الملل گشوده است که در مورد بعضی از بنیادهای مسلم مفروض، امکان تفحص و تحقیق نظری را ممکن می‌سازد.

### پی‌نوشت

1) Richard K. Ashley, "Living on Border Lines: Man, Post Structuralism and War", in James Der International / Intertextual Relations. Postmodern Readings of Derian and Michael Shapiro/ eds. *World Politics* (Lexington, MA: Lexington Books, 1989). P.260

۲- برایان مگی، مردان اندیشه، عزت... فولادوند (تهران: طرح نو، ۱۳۷۲) صفحه ۱۲۱.

3) Arran E. Gave, *Postmodernism and the Environmental Crisis*, (London: Routledge, 1989), P.

۴- منوچهر صائمی دره بیدی، فلسفه دکارت (تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی)، ۱۳۷۶، ص ۴۷.

۵- همان، صفحه ۹.

6) Arran Gare, op, cit. p. 37.

۷- ارنست کاسیر، فلسفه روشن اندیشی، ترجمه نجف دریابندری (تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲)، صفحه ۱۱.

۸- همان، ص. ۱۲.

۹- همان صفحه ۱۵.

10) Arran Gare, op. cit. p. 37.

۱۱- امیرمحمد حاجی بوسفی، «بررسی بحرانهای چهارگانه در نظریه روابط بین‌الملل»، سیاست خارجی. سال

- یازدهم، شماره ۴ (زمستان ۱۳۷۶)، صفحه ۱۰۲۳.
- ۱۲- پریان مگی، پیشین، صفحه ۱۲۱.
- ۱۳- همان، صفحه ۱۲۲.
- ۱۴- ارنست کاسیرر، پیشین، صفحه ۱۷-۱۶.
- 15) Richard Devetaki, "Postmodernism" in Scott Rurchill and Andrew Linklater, *Theories of International Relations* (London: Macmillan, 1996), P.181.
- ۱۶- جیم جورج و بدوید کمپیل، «الگوهای مخالفت و استقبال از تفاوت‌ها: نظریه اجتماعی انتقادی و روابط بین‌الملل»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، راهبرد، شماره ۱۲، (زمستان ۱۳۷۵)، صفحه ۱۲۳.
- ۱۷- همان، صفحه ۱۴۲.
- 18) Hans Bertens, *The Idea of the Postmodern* (London: Rontledge, 1995), p. 9
- 19) op. cit.
- 20) Aarran Gave, op. cit. 55
- ۲۱- حاجی بوسفی، پیشین، صفحه - ۱۰۲۴.
- 22) Richard Devetak, op. cit. p. 181.
- 23) M. Foucault, *Discipline and Punish: the Birth of the Prison* (Middlesex, 1977), P. 27
- 24) *Ibid*. p. 184
- 25) *Ibid*. P. 185.
- 26) Michael Shapiro, *Textualizing Global Problems*, in J. Der Derian and M. Shapiro. op. cit. p. 14.
- 27) *Ibid*, p. 12.
- ۲۸- جیم جورج و دبوکمپیل، پیشین، ص ۱۲۴.
- 29) Michel Foucault, *The Archaeology of Knowledge*, trans A.M. Sheridan - Smith (New York: Scribners, 1972).
- 30) *Ibid*
- 31) James Der Derian, J.Der "The Boundaries of Knowledge and Power in International Relations" in Derian and M. Shapiro. op. cit. p. 7.
- 32) Mark Neufeld, *The Restructuring of International Relations Theory*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1995), P. 3.
- 33) James Der Derian and M. Shapiro. eds. op. cit. P.V.
- 34) Robert O. Keohane, "International Institutions: Two Approaches" *International Studies Quarterly*, Nol. 32.N. 4.(1988).
- Mark Nerfeld, op. cit.
- ۳۵- برای مطالعه بیشتر راجع به تأمل‌گرایی رجوع کنید به:
- ۳۶- برای مطالعه بیشتر درباره نظریه انتقادی مراجعه کنید به:
- Robert Cox, *Social Forces, States and World Orders Beyond International Relations Theory*, *Millenium*, Vol . 10, NO. 1(1981)
- 37) Lene Hansen, "R.B.J. Walker and International Relations: deconstructing a discipline", in Iver B. Newmann and Ole waver, eds, *The Future of International Relations: Masters in The Making?* (London: Routledge, 1996), P.325.

38) See Robert O. Keohane, *International Institutions and State Power* (Boulder: Westview Press, 1989).

۳۹- اشکال اول و دوم ترسیم کننده شکل‌گیری و تکامل مناظره چهارم از منبع زیر اقتباس شده است:  
Ole Waver, "Figures of International Thought. Introducing Persons instead of Paradigms" in Iver Neumann and Ole Waver op. cit. pp. 18-19.

40) James Der Derian and M. Shapiro. op. cit.

41) M. Shapiro, "Textualizing Global Politics" in J. Der Devian and M. Shapiro, eds. op. cit. pp.11\_12

42) J. F. Huymans, Waver, "James Der Derian: The Unbearable Lightness of Theory" in, Neumann and ed, *OP. Cit.*

43) Scott Burchill, "Introduction" in Scott Burchill and A. Link later, op.cit.: P.10

44) Lem Hansen, op. cit. P. 317

45) R.B.J. Walker, *Inside/ Outside: International Relations, Political Theory* (Cambridge, 1993), P.43

46) Len Hansen, op. cit.

47) Richard Devetak, op.cit. p. 189.

48) Len Hansen, op. cit.

49) *Ibid*

50) Richard Devetak, op. cit. PP. 193-4

51. *Ibid*. PP 193 - 206

52) *Ibid*.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی